
بسم الله الرحمن الرحيم

درس نامه سطح 3

موضوع: راه و رسم زندگی

تهیه شده در موسسه یاران سبز موعود (عج الله تعالی فرجه الشریف)

جلسه سوم

(به کجا می روم آخر؟)

او از سرشناسان قریش بود. روزی مردم را گرد آورد و خود بر بالای بلندی قرار گرفت. مردم نمی دانستند قصد "ولیدین مغیره" از این کار چیست و چرا آنها را در آن موقع از روز، یکجا جمع کرده است. گرچه همه از دشمنی او با پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه بودند و می دانستند که او علیه پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خواهد گفت.

ولید، قطعه استخوانی پوسیده را از لابه لای پارچه ای بیرون آورد و به حاضران نشان داد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در گوشه ای ایستاده بود، به نیت آن پلید پی برد.

ولید، استخوان را میان دو دست خود فشرد و نرم کرد و بی آنکه سخنی بگوید، آن را به سوی آسمان پاشید. ذرات استخوان در هوا پراکنده شد، به طوری که دیگر ذره ای به چشم نمی خورد. آن گاه، ولید به مردم گفت: آیا شما ذره ای از این استخوان را می بینید؟ همه گفتند: نه، ذره ای نمی بینیم.

مردم، همچنان مات و مبهوت به ولید می نگریستند و می خواستند از قصد او آگاه شوند. ولید ادامه داد و گفت: محمد ادعا می کند که این ذرات دوباره به هم می پیوندند و یکجا جمع می شوند. شما چه می گوئید؟

سپس، به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرد و گفت: آیا کسی، سخن این مرد را می پذیرد؟ او می گوید ما دوباره زنده می شویم و برای حسابرسی نزد خدا حاضر می گردیم، نیکوکاران به بهشت و بدکاران به دوزخ راه می یابند.

سخن او به پایان رسید و سکوت همه جا را فرا گرفت. نگاهها به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دوخته شد. همه منتظر بودند که او نیز پاسخ بگوید و دلیل خود را بر وقوع معاد بیان کند؟ در اینجا، آیات 66 - 70 سوره مریم نازل شد و به آفرینش ابتدایی انسان از نیستی اشاره کرد و خداوند فرمود: آیا انسان، به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم، در حالی که چیزی نبود! بله دوستان من!

مردن، یکی از مباحثی که همیشه فکر و ذهن افراد را مشغول می کند و چه بسا به خاطر ترسی که از آن دارند، حتی حاضر نیستند به آن فکر هم کنند و به محض اینکه فکر مرگ به ذهنشان خطور کرد، فوراً خودشان را مشغول به کاری کرده و از آن فکر و ذکر بیرون می آیند.

در حالی که اگر یک چیز غیر قابل انکار در دنیا وجود داشته باشد که هیچ راه فراری هم نداشته باشد و هیچ ربطی هم به دین و مذهب یا دیندار و کافر بودن ندارد، آن همان مردن است که همه روزی خواهند مرد.

ولی اصلاً چرا انسان باید بمیرد؟

یعنی چه اشکالی داشت اگر همه تا روز قیامت زنده می ماندند و می توانستند همه یکدیگر را ببیند و در کنار یکدیگر زندگی کنند؟

جالب اینکه شیه همین درخواست و پرسش را خیلی وقت ها زودتر از شما، به فکر انسانهای دیگری نیز رسیده بود. آنها پیش پیامبران آمدند و درخواست کردند که خداوند مرگ را از میان آنها بردارد. آن پیامبر هم دعا کرد و خداوند با پذیرش دعای او، مرگ را از میان آنان برداشت.

با گذشت چند سال، به تدریج جمعیت آنها زیاد شد، به طوری که خانه ها، دیگر جایی برای افراد خانه نداشتند؛ چون درون هر خانه ای چندین پیرمرد و پیرزن و عده زیادی از فرزندان و نوه ا و نتیجه های آنان زندگی می کردند.

کم کم کار به جایی رسید که سرپرست یک خانواده مجبور بود از صبح زحمت بکشد تا بتواند غذای افراد خانواده را تأمین کند؛ غذای خودش و زن و فرزندش را، غذای پدر و مادرش، پدر بزرگ و مادر بزرگ، پدر پدربزرگ و ...

این همه مخارج و تهیه غذا و رسیدگی به آنان باعث شد که دیگران از کار بیفتند و تمام وقت خود را صرف رسیدگی به پیران و بزرگان و سالمندان خانه کنند. به همین جهت نزد پیامبر خود آمدند و گفتند: از خدا بخواه که ما را به وضع گذشته مان برگرداند و مرگ را در میان ما قرار دهد.

آن پیامبر دعا کرد و خداوند نیز دوباره مرگ را در میان آنها قرار داد و زندگی آنها به حالت عادی برگشت.^۲

براستی اگر مرگ وجود نداشت چه اتفاقی می افتاد؟ باید اکنون جمعیت روی کره زمین چقدر می بود؟ اگر مرگ نباشد خیلی ها که ناقص العضو یا معلول و مانند آن هستند، می باید تا همیشه دچار همان نقصان باقی بمانند و زجر بکشند و...

بنابراین هر عقل سالمی حکم می کند که باید مرگ وجود داشته باشد.

یک اشکال

بعضی ها می گویند: چرا شما همیشه حرف از مردن و مرگ می زنید؛ ما به دنیا آمده ایم تا زندگی کنیم! با این حرفها ما را می ترسانید و لذت زندگی را از ما می گیرید!!

می گوئیم: درست است که به دنیا آمده ایم که زندگی کنیم؛ ولی به دنیا نیامده ایم که بمانیم. ما

^۲. ارکان اسلام، محسن غفاری، ص 101.

همانند مسافری هستیم که برای مدت معینی اجازه ورود به دنیا را پیدا کرده ایم تا لیاقت خود را برای بهتر بودن و بهتر زندگی کردن نشان دهیم. بنابراین باید همیشه به خودمان گوشزد کنیم که تا یادمان نرود این مسافرت، همه‌ی هدف و زندگی ما نیست.

اگر کسی مثلاً می‌خواست برای سفر به مشهد حرکت کند، ولی در مسیر راه، به جای زیبایی برسد و همانجا توقف کند و رفتن به مشهد و بازگشت به خانه و زندگی را فراموش کند؛ شما به چنین کسی چه خواهید گفت؟!

بنابراین نکته مهمی که نباید هیچگاه آن را فراموش کنیم این است که ما آمده ایم که آمادگی پیدا کنیم برای رفتن به جایگاه اصلی خودمان. اینجا باید تمرین کنیم و زحمت بکشیم تا در مسابقه پیروز شده و مستحق دریافت مدال قهرمانی و جایزه اصلی گردیم. ما آمده ایم تا برای زندگی بهتر، آمادگی کسب نماییم.

مثال ما در دنیا مانند همان بچه‌ی درون رحم مادر است که ابتدا مدتی در درون رحم مادرش می‌ماند تا آمادگی ورود به دنیا را بیابد. ولی قصه‌ی آدم‌ها، به همین جا ختم نمی‌شود؛ بلکه او اینجا هم نباید متوقف شود. بلکه **دوران جنینی یک؛ ورود به دنیا دو؛ و آخرت سومین و نهایی‌ترین مرحله** و هدف از آفرینش انسان است.

پس نباید از مردن بترسیم و از یادآوری آن ناراحت شویم؛ چرا که یاد مرگ در واقع یادآوری و مرور هدف اصلی ورود ما به دنیا است.

اینکه می‌بینیم خیلی‌ها از شنیدن آن می‌ترسند یا ناراحت می‌شوند به این دلیل است که برای زندگی تنها دو مرحله قائلند و نه سه مرحله. در حالی که هر انسانی سه مرحله از زندگی را تجربه می‌کند. مثال آدم‌های دو مرحله‌ای مانند کودک در جنین است که همه چیز را در همان نیم متر جا می‌دید و فکر می‌کرد چیزی برتر و بهتر از فضای جنین مادرش وجود ندارد؛ ولی اگر او می‌دانست و می‌فهمید، چه بسا موقع آمدن خندان می‌بود.

ضرورت وجود معاد

می‌گوییم اصلاً چرا باید معادی باشد؟ به چه دلیل می‌گویید که همه چیز در این دنیا پایان نمی‌پذیرد و دنیایی دیگری هم وجود دارد؟

می‌گوییم: اصل این که خیلی‌ها مرده‌اند و دوباره زنده شده‌اند قابل انکار نیست؛ مانند داستان اصحاب کهف، عزیر پیامبر^۳، داستان حضرت ابراهیم و ذبح پرنده‌گان، زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی و دیگر امامان معصوم علیهم السلام و ... بنابراین انسان می‌تواند بمیرد و دوباره زنده شود.

^۳. به ضمیمه مباحث مراجعه کنید.

تمام بحث و نزاع بر سر این است که چه ضرورتی دارد که معاد واقع شود؟ ما در اینجا به طور اختصار به ذکر دلالتی می‌پردازیم که ضرورت وجود عالم آخرت را برای ما ثابت می‌کند:

1) **زندگی اخروی لازمه زندگی دنیوی است؛** اگر معاد نباشد خلقت بیهوده و عبث خواهد بود. خداوند در قرآن می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مومنون/115)؛ «آیا چنین پنداشتید که ما شما را به عبث و بازیچه آفریدیم و به سوی ما رجوع نخواهید کرد؟» قرآن در واقع این طور می‌گوید یا باید بگوئید معادی نیست و خلقت و آفرینش عبث و بیهوده است و یا اینکه جهان از روی عبث آفریده نشده است و لذا معاد هم باید باشد. معاد متمم و مکمل خلقت است و جزئی از خلقت است که با نبودن آن خلقت ناقص است. در واقع این بحث اشاره به همان سه مرحله ای بودن زندگی انسان دارد.

2) **معاد مقتضای عدالت خداوند است؛** اگر معاد وجود نداشته باشد انسان‌های نیکوکار و گنهکار بعد از مرگ مساوی خواهند بود، در حالی که عقل حکم می‌کند به اینکه باید از لحاظ ثواب و عقاب بین انسان مؤمن و گنهکار فرق باشد، پس اگر حشر و نشری نباشد مستلزم ظلم است و ظلم از خدای حکیم قبیح است.

3) زشت بودن تخلف وعده

خداوند در آیات فراوانی مؤمنین و نیکوکاران را به ثواب و پاداش الهی وعده داده است؛ پس معاد مقتضای تحقق وعده الهی است و تخلف از وعده هم زشت و قبیح است و از خدای حکیم کار قبیح صادر نمی‌شود، خداوند در قرآن می‌فرماید: «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران/9)؛ «پروردگارا محققاً تو همه خلق را جمع آوری در روزی که هیچ شکی در آن نیست همانا خداوند خلق وعده نمی‌کند».

4) حرف مشترک تمام پیامبران

در طول تاریخ پیامبران زیادی آمدند و مردم را به خوبی‌ها و نیکی دعوت و از زشتی و گناه و کارهای ناپسند برحذر می‌داشتند و همیشه می‌گفتند که انسان نتایج اعمال خوب و بد خود را خواهد دید. همه آنها یکی از اصول مشترکی که بر آن تأکید می‌کردند، وجود دنیایی دیگر بود که در آنجا خوبان و بدان از هم جدا می‌شوند و به پاداش یا کیفر می‌رسند.

تاریخ نیز گواهی داده است که همه آنها انسان‌هایی راستگو، درستکار و امین بوده‌اند که با دلیل و مدرک حرفهایشان را ثابت کرده‌اند. بنابراین از گفتار و رفتار آنان نیز وجود معاد را می‌توان درک کرد و فهمید که در روای این جهان، جهان دیگری نیز وجود دارد.

برخی از آثار اعتقاد به معاد

1) اصلاح نگرش انسان به دنیا

اعتقاد به معاد، نگرش انسان را به دنیا تغییر داده، دنیا را برای انسان به عنوان ابزاری در جهت نیل به اهداف والای انسانی و رسیدن به یک زندگی جاوید و همیشگی قرار می‌دهد. بر اساس جهان‌بینی توحیدی، دنیا برای انسان آفریده شده و نه انسان برای دنیا، و شخصیت انسانی بسیار والاتر و گرانبه‌تر از آن است که بخواهد خود را به متاع دنیا و جلوه‌های فریبنده آن بفروشد. اعتقاد به معاد، بینش انسان را به عالم هستی وسعت می‌بخشد و همت او را بلندمرتبه‌تر از آن می‌گرداند که بخواهد به تعلقات دنیوی و مادی خشنود شود و بدان رضایت دهد.

2) پشتمانه اخلاق

یکی از پشتمانه‌های مهم اخلاق، اعتقاد به مرگ و بازگشت به سوی حق تعالی برای حسابرسی است. اگر از شما پرسند نظرتان درباره دروغ، دزدی و خیانت چیست؟ چه جوابی خواهید داشت؟ شاید کسی بگوید من دروغ نمی‌گویم تا به من دروغ نگویند؛ دزدی نمی‌کنم تا دزدی رسم نشود و از من هم ن‌دزدند؛ و ... اگر این طور است پس وقتی که مطمئن شد می‌تواند از دیگران بدزدد بدون این که از او بدزدند، یا هنگامی که مطمئن شد که می‌تواند دروغ بگوید و زور بگوید بدون این که دروغ بشنود یا زور بشنود، به راحتی مرتکب این اعمال خواهد شد. این همان چیزی است که الان در دنیا با آن مواجه هستیم. قدرت‌های بزرگ همین طور دارند عمل می‌کنند. اما اگر کسی اعتقاد به رستاخیز و حساب و کتاب اعمال داشته باشد، در هیچ حال حریم اخلاق را زیر پا نخواهد گذاشت

3) کنترل غرایز و شهوات

تا زمانی که انسان در این دنیا استقرار دارد دلش از تمنا و خواهش‌ها باز نمی‌ایستد، اما وقتی در پرتو ایمان به غیب و اعتقاد به سرای باقی دریافت که فرصت دنیا بسیار محدود و بهره آن نیز بسی ناچیز است، و حتی در قلمرویی که به دست می‌آید نمی‌توان آن را برای همیشه حفظ کرد و خوشی‌ها و لذایذ واقعی نیز در همین ایام کوتاه خلاصه نمی‌شود، دیگر نه هر دم امواج خواسته‌های بی‌پایان بر دلش استیلا می‌یابد که خود را به همه چیز وابسته کند و موجب انهدام خویش‌تر گردد و نه از این که بیش از حد از نعمت‌ها و ثروت‌های دنیا برخوردار نشده، آزرده خاطر می‌شود.

4) شهامت و شجاعت

اعتقاد و باور به معاد چنان تحوّل عظیمی در روح و اندیشه انسان ایجاد می‌کند که نه تنها از فشارهایی که در طریق انجام مسئولیت‌ها بر او وارد می‌آید رنجی نمی‌برد، بلکه از آن استقبال می‌کند و همچون کوه در برابر حوادث می‌ایستد و در برابر بی‌عدالتی‌ها تسلیم نمی‌شود و مطمئن است کوچک‌ترین عمل نیک و بد، پاداش و کیفر دارد و بعد از مرگ به جهانی وسیع‌تر که خالی از هر گونه ظلم و ستم است

انتقال می‌یابد و از رحمت و الطاف پروردگار بهره‌مند می‌شود .

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان
او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

نمونه آن را می‌توان درباره ساحران دربار فرعون مشاهده کرد. آنان وقتی حقانیت موسی علیه السلام را دیدند، بلافاصله به او ایمان آوردند. با اینکه می‌دانستند چه عاقبتی در انتظارشان است. فرعون که به شدت عصبانی بود آنان را تهدید کرد و گفت: بدون اجازه من به موسی ایمان آوردید؟ شما را بر روی درختان خرما آویزان و دست و پاهایتان را به صورت ضربدری (پای چپ، دست راست و یا برعکس) قطع خواهم کرد.

ساحران فرعون نیز به تهدیدهای شدید فرعون به خاطر اظهار ایمانشان به خدای یگانه، وقعی نمی‌نهند و با صراحت به وی می‌گویند:

هر حکمی می‌خواهی بکن، تو تنها در این زندگی دنیا می‌توانی فرمان دهی، ولی ما به پروردگاران ایمان آورده‌ایم تا گناهان ما و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشاید و خدا بهتر و باقی‌تر است.^۴

5) دلگرمی و آرامش

انسان فطرتاً جویای سعادت و خوشبختی است و از فکر یک آینده شوم و مقرون به محرومیت لرزه بر اندامش می‌افتد و دچار دلهره و اضطراب می‌گردد. آنچه مایه سعادت انسان می‌گردد دو چیز است: یکی تلاش و دیگری اطمینان به شرایط محیط.

موفقیت یک دانش‌آموز، معلول دو چیز است: سعی و تلاش خودش، دیگری مساعدت و آمادگی محیط مدرسه و تشویق و ترغیب اولیای مدرسه. یک دانش‌آموز ساعی و کوشا، اگر به محیطی که در آنجا درس می‌خواند و معلمی که آخر سال نمره می‌دهد اعتماد نداشته باشد و نگران یک رفتار غیر عادلانه باشد، در تمام ایام سال دلهره و اضطراب سراپای وجودش را می‌گیرد .

تکلیف انسان با خودش روشن است. از این ناحیه اضطرابی دست نمی‌دهد؛ زیرا اضطراب از شک و تردید پدید می‌آید. انسان درباره آنچه مربوط به تلاش خودش است شک و تردید ندارد. آنچه که انسان را به اضطراب و نگرانی می‌کشاند و آدمی تکلیف خویش را درباره او روشن نمی‌بیند، جهان است .

آیا کار خوب فایده دارد؟ آیا صداقت و امانت بیهوده است؟ آیا همه تلاش‌ها و انجام وظیفه‌ها پایان کار محرومیت است؟ اینجاست که دلهره و اضطراب در مهیب‌ترین شکل‌ها رخ می‌نماید.^۵
ایمان به معاد می‌تواند ضامن اجرایی خوبی برای عمل به تکالیف و احکام الهی باشد و روح تسلیم و عبودیت را بر وجود آدمی حاکم سازد.

^۴ . طه / 72 و 73.

^۵ . انسان و ایمان، ص 42.

ایمان به معاد، ریشه یأس‌ها و نومیدی‌ها را که آفت جان انسان‌هاست می‌سوزاند و انسان را امیدوار می‌سازد که هیچ یک از اعمال نیک او از صفحه هستی پاک نمی‌شود و مصائب و ناکامی‌هایش در این دنیا، هیچ کدام بی‌پاسخ نخواهد ماند .

از سوی دیگر یادآوری آن دادگاهی که عدالت محض بر آن حکمفرماست و صالح و طالح و ابرار و اشرار در آن به یک چشم نگریسته نمی‌شوند، و هر کس را به مقتضای اعمالش ثواب یا عقاب می‌کنند، برای مؤمنان، آرامش خاطر و بهجتی وصف ناشدنی به ارمغان می‌آورد و آینده روشنی را به آنها نوید می‌دهد .

6) احساس مسئولیت و حالت آماده‌باش

یکی از آثار پر برکت اعتقاد به معاد، بیدار شدن احساس مسئولیت و وظیفه‌شناسی در عمق وجود انسان‌هاست، به گونه‌ای که تمام افکار و کردار آدمی را تحت الشعاع قرار می‌دهد و او در مقابل هر کاری خود را موظف به پاسخگویی می‌داند .

از این رو کوتاه‌ترین لحظات عمر نیز ارزشی فوق‌العاده می‌یابد و انسان خود را همچون مسافری خواهد دانست که باید از فرصت‌ها بیشترین بهره را ببرد و ره توشه آخرت را هر چه بیشتر و بهتر بگیرد .

اینکه می‌بینیم بسیاری از بزرگان و علما و یا حتی ائمه معصومین علیهم السلام نیز شبانه روز خود را وقف خداوند متعال می‌کردند و به عبادت و تهجد می‌پرداختند، ناشی از همین نوع دیدگاه است که آنان قصد داشتند بیشترین استفاده را از این فرصت بوجود آمده بنمایند تا ذخیره قابل عرضه‌ای برای آخرت خودشان داشته باشند.

ایمان به وجود دادگاهی که تمام اعمال انسان بی‌کم و کاست در آن مورد بررسی قرار می‌گیرد و هیچ راهی برای فرار از چنگال مجازات آن نیست، انسان را سخت تکان می‌دهد و روح خفته او را بیدار می‌کند و او را به وظیفه‌شناسی فرا می‌خواند و نه تنها او را به رخوت و سستی دعوت نمی‌کند، بلکه بر عکس روح تقوا و تعهد و احساس مسئولیت را در وی زنده می‌کند.

7) عبرت‌آموزی

تحوّلات دنیا، دگرگونی‌های روزگار، آمدن‌ها و رفتن‌ها همه و همه آینه‌های تمام‌نمایی هستند که به خوبی ناپایداری این دنیا و جلوه‌های فریبی آن را نشان می‌دهند و انسان را از دل بستن به دنیا و فرو رفتن در گرداب غفلت بر حذر می‌دارند، به شرط آن که انسان تنها تماشاگر حوادث نباشد، بلکه از مدرسه روزگار، درس عبرت آموزد و خود را برای دانشگاه قیامت مهیا سازد.

شاید به همین دلیل است که امام صادق(ع) فرمودند: «وقتی به تشییع جنازه ای رفتی، تصوّر کن که تشییع جنازه خود تو است [و این تو هستی که درون تابوت خوابیده ای و مردم تو را روی دست‌ها با گفتن الله اکبر و لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله به سوی قبر و خانه ی ابدی می‌برند] یا [وقتی از تشییع جنازه بر می‌گردی] با خود اندیشه کن که از خداوند خواسته ای به تو مهلتی دوباره عطا

کند تا گذشته خود را جبران کنی؛ حال نگاه کن که از این به بعد چگونه عمل می کنی؟⁶
ای خوشا چشمی که عبرت بین بود عبرت از نیک و بدش آیین بود
آدمی در پرتو ایمان و باور به معاد چشمانی نافذ و حقیقت بین می یابد، که از ظواهر امور به باطن آنها
دیده می گشاید و از خانه غرور به خانه شعور پا می نهد.⁷

والسلام

ضمیمه مباحث (نمونه های تاریخی معاد)

• اصحاب کهف

دور از چشم مأموران، از شهر بیرون آمدند. آنها تصمیم داشتند به آن شهر بازنگردند، شهری که آلوده به بت پرستی بود. از دور چوپانی را دیدند، خواستند خود را از او دور نگهدارند تا مبادا فرار آنها را به شاه ستمگر گزارش دهد؛ اما دیر شده بود، چون چوپان آنها را دیده بود. چاره ای نداشتند، به او نزدیک شدند و او را به خدای یگانه دعوت نمودند. او نیز پذیرفت. عجیب آنکه، سگ چوپان هم به دنبال آنها راه افتاد و هرگز از آنان جدا نشد. آنها در پایان روز به غاری رسیدند و تصمیم گرفتند کمی در غار استراحت کنند. خداوند خواب را بر آنها چیره کرد؛ همان گونه که خداوند در قرآن می فرماید: "سالها آنها را در خواب فرو بردیم."

آنها سیصد سال خوابیدند. در این مدت، شاه ستمگری که آنها از دستش فرار کرده بودند، مُرد. مردم نیز یکی پس از دیگری از دنیا رفتند و عده ای دیگر جای آنها را گرفتند.

اصحاب کهف، پس از این خواب طولانی بیدار شدند و از یکدیگر پرسیدند که چه مدت خوابیده اند. نگاهی به خورشید کردند و دیدند که بالا آمده گفتند: "یک روز یا بخشی از یک روز را خوابیده ایم!" سپس، به یک نفر مأموریت دادند و گفتند: "با این سکه به شهر داخل شو و برای ما غذایی تهیه کن، اما مواظب باش تو را نشناسند؛ زیرا در این صورت، یا ما را به قتل می رسانند و یا به آیین خود بازمی گردانند." آن مرد وارد شهر شد، اما منظره شهر را برخلاف آنچه به خاطر داشت، مشاهده کرد. مردم را نمی شناخت، زبان آنها را نمی فهمید و آنها نیز زبان او را نمی فهمیدند. به او گفتند: "تو کیستی و از کجا می آیی؟!"

سرانجام، پرده از روی اسرارش برداشته شد. پادشاه آن شهر که در آن زمان خداپرست بود، به همراه عده ای با آن مرد، به سوی غار حرکت کردند. هنگامی که به در غار رسیدند، به درون نگاهی انداختند. هیچ یک حرات داخل شدن به غار را نداشتند؛ جز فردی که برای تهیه غذا همراهشان بود. هنگامی که وارد غار شد، دوستانش را وحشت زده دید، زیرا گمان می کردند که جمعیت حاضر بر در غار، یاران "دقیانوس"، آن پادشاه ستمگر هستند، ولی آن مرد آنها را از ماجرای خواب طولانی شان آگاه ساخت و به آنها گفت که خداوند آنان را

⁶ بحار الانوار، ج 68، ص 266؛ کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، ص 77؛ میزان الحکمه، ج 4، ص 2977.

⁷ برای مطالعه بیشتر: ر. ک: مجله مشکوة، شماره 83، دکتر حمید محمد قاسمی.

نشانه‌ای برای ایمان مردم به معاد قرار داده است.

آنها خوشحال شدند و اشک شادی ریختند و از خدا خواستند که آنها را به همان حال باز گرداند. در پی این ماجرا، پادشاه خداپرست گفت: "بهتر است که در اینجا به رسم یادبود، مسجدی بسازیم، زیرا آنها گروهی باایمان بودند."⁸

• داستان عزیر پیامبر

با توشه‌ای که فراهم کرده بود، سوار بر الاغ شد و راه سفر را در پیش گرفت. رفت و رفت تا به روستایی رسید؛ روستایی ویران و به هم ریخته. سکوت محض بود و هیچ کس در آنجا رفت و آمد نمی‌کرد؛ گویی شب است و همه به خوابی عمیق فرو رفته‌اند. به خانه‌های ویران شده وارد شد. چشمش به اجساد افتاد که بر روی زمین پهن و یا زیر خروارها خاک مدفون شده‌اند و تنها اثری از لباس و یا کفش آنها پیدا بود.

استخوان‌های پوسیده نشان می‌داد که این واقعه دل‌خراش مدتی است که رخ داده است و زمانی چند از آن می‌گذرد. عزیر پیامبر به فکر فرو رفت، فکری عمیق و سؤال برانگیز. ذهنش مدتی به این موضوع مشغول شد. دلش می‌خواست از این حالت درآید و به اطمینان و یقین دست یابد. عزیر، به معاد اعتقاد داشت، اما در دلش آرزو کرد ای کاش، صحنه قیامت را با چشم می‌دید و بر ایمانش افزوده می‌شد.

در همین هنگام، او بر زمین افتاد و جان داد، الاغش نیز همین‌طور. بدنش پوسید و از هم متلاشی شد و استخوان‌هایش نیز هر یک به گوشه‌ای افتاد. اگر کسی از آنجا رد می‌شد، نمی‌توانست تشخیص دهد که این استخوان‌ها مال کیست و چه به روز آن خواهد آمد. کسی باورش نمی‌شد قرار است استخوان‌ها به هم پیوند زده شود و دوباره جان بگیرد.

صد سال گذشت، تا اینکه، خداوند او را زنده کرد. عزیر، نگاهی به اطراف کرد و همه چیز را تغییر یافته دید. اثری از الاغش نبود، اما مشتهی استخوان دید که در گوشه و کنار او پراکنده شده بودند. در پی الاغش بود که خداوند او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: "در این مکان، چه مدت بوده‌ای؟" عزیر که از همه جا بی‌خبر بود و نمی‌دانست چه اتفاق مهمی در زندگی او افتاده است، اندکی فکر کرد و گفت: "یک روز یا کم‌تر."

به او خطاب شد: "یکصد سال است که از آن دانت می‌گذرد و تو در این مدت، اینجا بوده‌ای. برای اینکه یقین آوری که یکصد سال از مرگ تو گذشته است، نگاهی به الاغ خود بیفکن و بین از هم متلاشی و پراکنده شده و ذرات آن در این بیابان متفرق شده است. پس خوب دقت کن و بین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری و زنده می‌کنیم. به طعام خود نیز نظری بیفکن و بین در طول این مدت، چگونه هیچ تغییری در آن حاصل نشده است."

عزیر، هنگامی که این منظره را دید، گفت: "خداوند بر هر چیزی تواناست. حالا آرامش یافتم و در نظر من زنده شدن مردگان، شکل حسی به خود گرفت."⁹

• داستان شداد

حضرت هود یکی از پیامبران الهی بود و در زمان پادشاه ستمگری به نام شداد مأمور تبلیغ آیین الهی شد. شداد

⁸. تفسیر نورالثقلین، ج 3، صص 247 - 248.

⁹. تفسیر نمونه، ج 2، ص 294.

که می دانست رفته رفته مردم حرفهای هود علیه السلام را قبول خواهند کرد و به دین او گرایش پیدا خواهند کرد و این به ضرر حکومت و پادشاهی او بود، لذا به فکر چاره افتاد دستور داد هود علیه السلام را نزد او بیاورند.

ساعتی بعد مردی خوش سیما با اندامی میانه قدم به کاخ سلطنتی شداد گذاشت. هود را نزد شداد بردند. در حالیکه وی بر تخت تکیه زده بود منتظر تعظیم هود علیه السلام بود، اما انتظار بی فایده بود شداد عصبانی شد و گفت: چرا بر ما تعظیم نمی کنی؟

وقتی جوابی نشنید از تخت بلند شد و خود را نزدیک هود رسانید و گفت: ای هود شنیده‌ام مردم را با سخنانت فریب می دهی، برایشان از سختی جهنم و زیبایی بهشت سخن می گویی.

راستش را بگو در سرت چه می گذرد؟ آیا به ریاست بر این مردم می اندیشی؟ اما پیامبر خدا علیه السلام همچنان سکوت را اختیار کرده بود و سخن نمی گفت. شداد گفت: اگر من خدای تو را بپرستم چه چیزی نصیبم می شود؟

با این سؤال هود علیه السلام سکوت را شکست و فرمود: جایگاهت در بهشت خواهد بود و به زندگانی جاویدان می رسی.

شداد نگاه تمسخر آمیزی به او کرد و گفت: بگو بدانم این بهشت چگونه جایی است؟ هود گوشه‌ای از نعمت‌ها و زیبایی‌های بهشت را برای شداد بازگو کرد، نعمت‌هایی که حتی در فکر و ذهن شداد هم نمی گنجید.

پس از سخنان هود علیه السلام شداد گفت: آیا تنها به دلیل این چیزهای بی ارزش باید خدا را عبادت کنم؟ من می توانم در همین دنیا بهتر از آن را فراهم کنم از آن روز به بعد شداد تمام سعی و تلاش خود را بر این گذاشت تا بهشتی در همین دنیا بسازد و از تمام فرماندهان و مناطق تحت سلطه‌ی خویش خواست هر چه طلا و نقره دارند برای او بفرستند.

برای ساختن این بهشت بهترین و خوش آب و هواترین منطقه شام را انتخاب کرد و دستور داد بهشت را در آنجا بسازند.

او استادان ماهر را از سراسر کشور جمع کرد و به آنجا آورد. پس از گذشت ده‌ها سال آن بهشت آماده شد بهشتی که تا آن روزگار کسی به چشم ندیده بود. قصری از طلا و نقره که دیوارهای آن با جواهر و گوهرهای گران قیمت آراسته شده بود در آن جوی‌هایی وجود داشت که به جای ریگ‌های کوچک در کف آن سنگریزه‌هایی از جواهر ریخته بودند، درخت‌های آن قصر از طلا ساخته شده بود و مشک و عنبر از شاخه‌هایش آویخته بود و ...

شداد که عمری را به انتظار بسر برده بود، برای دیدن بهشتش لحظه شماری می کرد سرانجام روزی به او خبر دادند که بهشت آماده شده است.

چشمانش برقی زد و از شدت خوشحالی آرام و قرار نداشت. با لشکری فراوان برای دیدن آن بهشت به راه افتاد، در دل شداد غوغایی پیا بود او خود را تحسین می کرد که عاقبت توانسته بود بهشتی در همین دنیا بسازد. راه طولانی بود و انتظار دیدن بهشت او را از خود بی خود کرده بود. یک نفر از سپاهیان فریاد زد: به بهشت

رسیدیم شداد با دقت نگاه کرد تا بتواند از دور آنجا را ببیند. ناگهان از دور چشمش به آهوئی افتاد که پاهایش از نقره و شاخ‌هایش از طلا بود. با اسبش به دنبال آهو تاخت و از لشکر جدا شد. در میان راه ناگهان سواری را دید که با قیافه‌ای وحشت‌انگیز به او نزدیک می‌شود شداد که بسیار ترسیده بود وقتی سوار نزدیک شداد رسید خطاب به او گفت: ای شداد چه خیال کرده‌ای؟ فکر می‌کنی با این عمارت می‌توانی از مرگ در امان باشی؟ شداد بر خود لرزید و گفت: تو کیستی؟ سوار گفت: من عزرائیل هستم. شداد او را نشناخت. از او پرسید: چه کاری می‌توانم برایت انجام دهم تا از سر راهم کنار روی؟ عزرائیل گفت: من برای گرفتن جان‌ت آمده‌ام. شداد که تازه فهمیده بود که او کیست شروع کرد به ناله و التماس تا شاید از او مله‌تی بگیرد اما بیهوده بود شداد می‌خواست آن بهشت را ببیند و زحماتی که ده‌ها سال برای ساختن آن کشیده بود از نزدیک مشاهده کند و پس از آن بمیرد اما عزرائیل نپذیرفت. آن‌گاه شداد در همان حال از اسب فرو افتاد و جان از تنش خارج شد و آرزوی دیدن بهشت را به گور برد و لشکر او نیز دچار بلای آسمانی گردید. ۱۰

پایان

مؤسسه علمی فرهنگی یاران سبز موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف

معاونت پژوهش

به کوشش حجت الاسلام و المسلمین رضا اخوی